

درس چهارم

متن عربی

ادلة البرائة الشرعية (۳)

و أما الثالث، فيتوقف على وجود جامع بين الشبهتين كى يفسر اسم الموصول به ليكون الحديث شاملاً لهما. و فى تصويره فرضيتان:

الأولى: أن يكون هو الشيء، فإنه شامل للتكليف و الموضوع الخارجى.
و اعترض عليه بأن إسناده الرفع إلى التكليف حقيقى لأنه قابل للرفع بنفسه، و إلى الموضوع مجازى حيث يسند الرفع إليه بلحاظ حكمه، و لا يمكن الجمع فى استعمال واحد بين الإسنادين: الحقيقى و المجازى.
و فيه: أن اسناد الرفع إلى التكليف مجازى أيضاً، لما تقدم من أنه ليس رفعا واقعياً بل ظاهرياً، بمعنى رفع وجوب الاحتياط بلحاظ الحكم الواقعى لا رفع نفس الحكم. و عليه فكل الإسنادين مجازى.
الثانية: أن يكون هو التكليف الفعلى، فإنه مشكوك فى كلتا الشبهتين، و إنما يختلفان فى منشأ الشك فى الحكمة عدم العلم بالجعل، و فى الموضوعية عدم العلم بالموضوع.
و إذا صح تصوير وجود الجامع فيمكن إثباته بالإطلاق، و بذلك تتم دلالة الحديث على البراءة و نفى وجوب الاحتياط فى كلتا الشبهتين.

۳. قوله عليه السلام فى رواية زكريا بن يحيى: «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم»^۱.
بتقريب أن الوضع عن المكلف عبارة اخرى عن رفعه عنه، فيأتى التقريب السابق، و يثبت نفى وجوب الاحتياط بلحاظ التكليف الواقعى المشكوك.
و قد يشكل:

أولاً، ان الحجب هنا مسند إلى الله تعالى فيختص بالاحكام التى لم يبينها سبحانه و أخفاها على العباد، و لا يشمل محل الكلام، و هو ما يحتمل أنه قد شرعه و بينه و لكن لم يصل إلينا لعوارض خارجية.
و فيه: أن ما ذكر وجيه لو كان الحجب مسنداً إلى الله سبحانه بما هو مشرع، و لكن التقييد بخصوص ذلك شىء لا موجب له، بل هو مسند إليه بما هو أزمة الامور، فيشمل كل حجب يقع منه و لو لم يكن من جهة كونه مشرعاً.
و ثانياً، أن الحديث خاص بما هو محجوب عن جميع العباد، و لا يشمل ما يشك به بعض العباد دون بعض.

^۱ . شيخ حر عاملى، وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۶۳، ابواب صفات القاضى.

و قد یردّ ذلك باستظهار الانحلالیة من الحدیث، بمعنی أن كل ما حجب عن هذا العبد أو ذاك فهو موضوع عنه، فالعباد قد لوحظوا بنحو العموم الاستغراقی دون المجموعی.

۴. قوله علیه السلام فی صحیحة ابن سنان: «كل شیء فیہ حلال و حرام فهو لك حلال، حتی تعرف الحرام منه بعینه فتدعه».^۲

بتقریب أنه يدل علی جعل الحلیة فی كل مورد فیہ حلال و حرام واقعاً و حرام واقعاً و اشتبها، و تستمر تلك الحلیة إلى حین العلم بالحرام و تمييزه، و بهذا تكون الحلیة المذكورة ظاهریة. و واضح أن جعل الحلیة من هذا القبیل تعبیر آخر عن عدم وجوب الاحتیاط حالة الشك فی التکلیف، هذا.

و قد ذهب بعضٌ إلى إختصاص الحدیث بالشبهة الموضوعیة، لقرینتین:

الأولی: ان ظاهر «بعینه آ» وجود القسمین فی الشیء بالفعل، بأن یكون قسم منه حراماً و قسم منه حلالاً، و بسبب هذا الانقسام یحصل الشك فی حرمة هذا الشیء، و هذا لا یتحقق إلا فی الشبهة الموضوعیة دون الشبهة الحکمیة - كما لو شك فی حرمة شرب التتن مثلاً - فإن الشك فیها ینشأ من عدم وصول النص علی التحريم، و لیس من وجود القسمین بالفعل.

الثانیة: أن لازم حمل الحدیث علی الشبهة الحکمیة أن تكون كلمة «بعینه» تأكيداً صرفاً، و التقدير: حتی تعلم أنه حرام، بخلاف ما إذا حمل علی الشبهة الموضوعیة - كما إذا شك فی أن هذا اللحم هو من المذکی أو المیتة مثلاً - فإنه یحترز بها عن العلم الإجمالی بوجود لحم حرام فی جملة لحوم البلد - و بیان أنه لا یکفی فی إثبات الحرمة، بل لابد من العلم تفصیلاً بأن هذا المشکوک حرام بعینه، و حیث إن الحمل علی التأكيد خلاف الظاهر فیتعین حمل الحدیث علی الشبهة الموضوعیة.

هذه أهم نصوص التي یستدل بها علی البراءة، و قد اتضح أن بعضها تام الدلالة.

توضیح فارسی

متن فارسی

ادله براءت شرعیه (۳)

نظریه سوم: متعلق رفع هم شبهات حکمیّه و هم موضوعیّه است. بنابر اینکه مراد از اسم مو صول معنای جامعی است که هم شامل شبهات حکمیّه و هم شبهات موضوعیّه می شود.

این عنوان جامع دو خصوصیت دارد:

الف. منظور از اسم مو صول شیء است. و این شیء هم بر تکلیف و هم موضوع خارجی صادق است. پس «رفع ما لا یعلمون» یعنی «رفع شیء لا یعلمون».

^۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۷.

^۳. به نظر می رسد در اینجا اشتباه تاییبی صورت گرفته است. عبارت صحیح «كل شیء فیہ حلال و حرام» می باشد.

اگر کسی اشکال کند که اسناد رفع به تکلیف یک اسناد حقیقی است و اسناد آن به موضوع یک اسناد مجازی است. (زیرا رفع نسبت به تکلیف یعنی حقیقتاً و واقعاً تکلیفی وجود ندارد، اما نسبت به موضوع یعنی مجازاً موضوع وجود ندارد. به بیان دیگر رفع، موضوع را حقیقتاً از بین نمی برد و موضوع باقی است، لکن چون حکم موضوع مرتفع می شود، به منزله این است که خود موضوع برداشته شده است.) و جمع بین دو اسناد مختلف در یک استعمال واحد جایز نیست.

در جواب خواهیم گفت: اجتماع دو اسناد مختلف در یک استعمال پیش نمی آید، زیرا اسناد رفع به تکلیف هم یک اسناد حقیقی نیست. چنانکه گفتیم آنچه به وسیله حدیث رفع برداشته می شود رفع ظاهری است. پس اسناد رفع هم به تکلیف و هم به موضوع، مجازی است.

ب. منظور از اسم موصول تکلیف مجعول است. به بیان دیگر منظور از شیء در معنای اسم موصول تکلیف مجعول است بنابراین هر چند منشأ شک بین شبهات حکمیه و موضوعیه متفاوت است، لکن مکلف در هر دو، نسبت به تکلیف مجعول شک دارد.

نتیجه: حال که توانستیم اثبات کنیم مراد از اسم موصول عنوان جامع است، می توانیم از اطلاق روایت استفاده کرده و نتیجه بگیریم که از میان سه احتمال ذکر شده، صحیح آن است که بگوییم مراد از متعلق رفع، هم شبهات حکمیه و هم شبهات موضوعیه است. بنابراین می توان از این روایت برای اثبات براءت شرعی استفاده نمود.

روایت سوم: زکریا بن یحیی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ»^۴ آنچه را که خداوند از مردم نهان کرده است، تکلیف و مسئولیت آن را هم برداشته است.

نحوه استدلال به روایت برای اثبات براءت شرعی

استدلال به این حدیث همانند حدیث دوم (حدیث رفع) می باشد. زیرا معنای وضع (موضوع عنهم) در این روایت دقیقاً به معنای رفع در روایت دوم است. بنابراین همان طور که بر اساس روایت دوم توانستیم براءت را اثبات نماییم به گونه ای که بر اساس آن وجوب احتیاط از مکلف برداشته شد، بر اساس این حدیث نیز می توانیم براءت را اثبات نماییم.

اشکال به استدلال به روایت

براین استدلال دو اشکال وارد شده است؛

اشکال اول

این روایت فقط مواردی را شامل می شود که علت جهل به تکلیف این باشد که، تکلیف از سوی شارع صادر نشده باشد. زیرا روایت علت معلوم نبودن احکام را به خدا نسبت داده «ما حجب الله». بنابراین صرفاً مواردی را شامل می شود که جهل احکام به خاطر این بوده که خود شارع حکم را مخفی نگه داشته و بیان نکرده و حال آنکه محل بحث ما در جایی است که مکلف نسبت به تکلیف شک دارد و علت این شک یا به خاطر این است که احتمال می دهد تکلیفی صادر نشده، یا اینکه تکلیف صادر شده اما به خاطر یک سری عوامل

^۴ . محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج، ص ۱۶۴.

تکلیف به دستش نرسیده است. بنابراین این روایت محل بحث ما را شامل نشده و از آن نمی توان براءت شرعیه را اثبات کرد.

پاسخ به اشکال فوق

در نسبت دادن حجاب (مخفی نگاه داشتن احکام) به خدای متعال دو احتمال وجود دارد؛ الف. از این جهت که خداوند پروردگار عالمیان است و هر اتفاقی که در عالم بیفتد مشمول اراده و اذن خداوند است. اگر نسبت حجاب به خداوند به این لحاظ باشد، اشکال وارد نیست. زیرا همان مواردی هم که احکام صادر شده و به عللی بر مکلف مخفی مانده، خارج از اراده و اذن خداوند نبوده است. ب. از این جهت که خداوند شارع احکام است و احکام از جانب او صادر می شود. طبق این معنا اشکال وارد است. زیرا به این معنا خواهد بود که چیزهایی را که خداوند تشریح نکرده از مکلفین برداشته شده است. بنابراین شامل احکامی که صادر شده و به عللی به دست مکلف نرسیده نخواهد شد. از میان این دو احتمال، احتمال اول در این روایت منظور و مراد است. (زیرا اگر احتمال دوم را بپذیریم باید قرینه ای وجود داشته باشد که منظور از حجاب را، به حجاب در بیان احکام، مقید کند و حال آنکه چنین قرینه ای نداریم.) بنابراین روایت شامل احکامی که صادر شده و به عللی بر مکلف مخفی مانده، نیز خواهد بود.

اشکال دوم

محل بحث ما در براءت شرعیه، هم مواردی را که جمیع مکلفین به آن شک دارند را شامل می شود، و هم موردی را که یک یا چند مکلف بخصوصه به آن شک دارند، شامل می شود. و حال آنکه موضوع و متعلق حجاب در این روایت عباد (یعنی بندگان) است. و چون به صورت جمع آمده صرفاً شامل احکامی خواهد شد که تمام بندگان به آن شک داشته و حکم آن را نمی دانند.

پاسخ به اشکال دوم

قبول داریم که العباد عام است. لکن عام بر سه قسم است؛ الف. عام استغراقی، (در آن حکم روی جمیع افراد رفته است، اما هر مصادیقی جداگانه متعلق تکلیف است مثل اکرم العلماء که وجوب اکرام روی تک تک مصادیق عالم رفته و شامل تمام علماء می شود) ب. عام مجموعی (حکم روی جمیع افراد رفته است و مجموع افراد با یکدیگر متعلق تکلیف است، لذا اگر مکلف فقط یک مصداق را هم ترک کند، تکلیف انجام نشده است. مثل وجوب ایمان به ائمه علیهم السلام) ج. عام بدلی (حکم روی جمیع افراد و مصادیق رفته لکن اگر فقط یک فرد از این افراد که مکلف انجام دهد، تکلیف ساقط می شود. مثلاً مولا می گوید اکرم ایّ عالم شئت هر عالمی را که دوست داری اکرام کن و مکلف به اختیار خود هر عالمی را اکرام کند، کفایت می کند و تکلیف ساقط می شود). با توجه به مطلب فوق، در این حدیث شریف، العباد اگر به صورت عام مجموعی لحاظ شده باشد، اشکال وارد است. لکن آنچه از ظاهر حدیث به دست می آید این است که العباد به صورت عام استغراقی لحاظ شده است. بنابر این اشکال دوم هم قابل قبول نیست.

روایت چهارم: عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَدًا حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بَعِيْنَهُ فَتَدَعَهُ»^۵ هر چیز که در آن حلال و حرام بود بر تو حلال است. تا زمانی که حرام را بخصوص در آن بشناسی و چون شناختی آن را، رهاش کن.

نحوه استدلال به روایت برای اثبات برائت شرعیه

اصاله البرائت، یکی از اصول عملیه است. و مقتضای اصالت البرائت، حلیت است. و چنانکه سابقاً بیان کردیم حکمی که از طریق اصل عملی به دست می آید یک حکم ظاهری است. با توجه به این مطلب، در این حدیث شریف ابتدا وجود حلال و حرامهای واقعی، بدیهی پنداشته شده است. و با این وجود، حضرت فرموده تا زمانی که نسبت به هر چیزی یقین به حرام واقعی بودن آن نداشتی، بر تو حلال است. و با توجه به این که حلیت، یک حکم ظاهری است، می توان گفت؛ که این روایت دلالت بر برائت شرعیه دارد.

اشکال به استدلال مذکور

شهید صدر استدلال فوق را قبول نداشته و می فرمایند: آنچه از این روایت به دست می آید صرفاً اثبات برائت در شبهات موضوعیه است و شامل شبهات حکمیه نمی شود. برای این ادعا می توان دو دلیل اقامه کرد؛

دلیل اول؛

از اینکه حضرت در این روایت فرمود: «كل شيء فيه حلال و حرام»^۶، چنین به دست می آید که حضرت طبیعتی را فرض کرده و سپس مصادیق و افراد این طبیعت را به دو قسم حلال و حرام تقسیم نموده اند. و لذا علت شک در حرمت و حلیت این است که مکلف نمی داند مثلاً این مصداق خاص (مایع مشکوک) از مصادیق حلال است یا حرام. و این نوع شک صرفاً در شبهات موضوعیه واقع می شود. بر خلاف شبهات حکمیه (مثل شک در حرمت استعمال دخانیات یا خوردن گوشت خرگوش) که علت شک در آنها نبودن نص و یا دلیل شرعی بر حرمت است.

دلیل دوم

اگر معنای حدیث را بر شبهات حکمیه حمل کنیم، عبارت «بعینه» در روایت صرفاً برای تأکید علم خواهد بود. زیرا در شبهات حکمیه فرقی ندارد که بگویم ملاک حکم، علم به حرمت است، یا ملاک حکم، علم به حرمت بعینه می باشد. اما اگر معنی حدیث را بر شبهات موضوعیه حمل کنیم، باعث می شود که عبارت «بعینه» دلالت کند بر اینکه این علم به حرمت باید به صورت تفصیلی باشد، نه به صورت علم اجمالی. زیرا هر مکلفی را که فرض کنیم علم اجمالی به وجود حرام دارد (مثلاً می داند که در عالم مایع حرامی وجود دارد)، آنچه که انسان غالباً به آن علم ندارد علم تفصیلی است (یعنی علم به اینکه این مایع بخصوص آیا حلال است یا حرام). و از آنجا که دلالت یک کلمه بر تأکید صرف، خلاف ظاهر جمله و روایت است، بنابراین

۵. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۴۲.

۶. در متن عربی کتاب، عبارت بعینه آمده، که صحیح نیست.

مناسب آن است که روایت را بر شبّهات موضوعیه حمل کنیم، تا عبارت «بعینه» صرفاً دلالت بر تأکید نداشته باشد.